

چیستی و اقسام مرگ در آثار آگوستین قدیس

قاسم کاکائی^۱، محبوبه جباره ناصرو^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۶/۲۸ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۰۹/۱۸)

چکیده

مرگ یکی از ناگشوده‌ترین رازهایی است که انسان با آن روبه‌روست؛ بنابراین همواره جزء دغدغه‌های دانشمندان بزرگ و آموزه‌های اصلی ادیان الهی بوده است. آگوستین از بزرگانی است که درباره مرگ و چیستی آن اندیشیده و سخن گفته است. در تعریف آگوستین از مرگ با یک تعریف معین روبه‌رو نیستیم. وی فیلسوفی افلاطونی است؛ بنابراین مرگ را جدایی نفس از بدن می‌داند؛ ولی در جایگاه یک متکلم، مرگ را نتیجه گناه و دوری از خدا می‌داند. در آثار آگوستین برای مرگ طبیعی و مرگ ارادی که در زندگی خود وی ظهور بارزی دارد، ویژگی‌های خاصی می‌توان یافت. آگوستین کوشیده است تا چیستی و اقسام مرگ را بشناسد و بشناساند؛ با این حال گفته‌های او بیانگر ناتوانی در شناخت این معمای بزرگ هستی است و ناگزیر آرزو می‌کند کاش آدم و حوا ما را در این دنیا گرفتار این مسئله نمی‌کردند.

کلید واژه‌ها: آگوستین، مرگ، مرگ ارادی، مرگ جسم، مرگ طبیعی، مرگ نفس.

Email: gkakaie@rose.shirazu.ac.ir

۱. استاد دانشگاه شیراز، نویسنده مسئول:

۲. دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه قم.

۱. درآمد

مرگ در طول تاریخ همواره مورد توجه اندیشمندان بوده است و پرسش درباره آن به نوعی عجز بشر را نشان می‌دهد. ادیان و مکاتب فلسفی، کلامی و عرفانی تلاش کرده‌اند به آن پاسخ دهند. «اهمیت شناخت این مسئله به حدی است که امروزه محققان، رشته‌ای با عنوان مرگ‌شناسی یا تاناتولوژی (Tanatology) ایجاد کرده‌اند [۱۱، ص ۱۲۲]. هرچند مرگ امری است که همه موجودات زنده با آن مواجه‌اند ولی «تنها انسان‌های اند که نزد آن‌ها مرگ یک مسأله است...» [۲، ص ۳۰-۲۹]؛ یعنی آگاهی از مرگ است که برای آدمیان مسئله‌ساز است، نه خود مرگ. همین آگاهی از مرگ است که انسان را به مرگ‌اندیشی می‌کشاند.

۲. پیشینه تحقیق

بررسی‌های نگارندگان نشان می‌دهد که تاکنون پژوهشی که به گونه‌ای سنجیده و علمی به بررسی چیستی و ماهیت مرگ در آثار و اندیشه آگوستین بپردازد، انجام نشده است. اما پژوهش‌هایی گسترده درباره مرگ در دیگر آثار انجام شده است که برای نمونه به برخی از این آثار اشاره می‌شود.

الف) کتاب‌ها: کتاب فلسفه و مرگ، از جف مالپاس و روبرت لی سولومون، مرگ و جاودانگی از سید محسن رضازاده، مرگ سقراط از رومانو مانوگواردینی، درآمدی بر مرگ‌شناسی از غلامحسین معتمدی، مرگ و اسرار آن از کامیل فلاماریون، مجموعه مقالات مرگ از محمد صنعتی و دیگران، تنهایی دم مرگ از نوربرت الیاس، تاریخ مرگ از فیلیپ آریس و... .

ب) مقاله‌ها: «تأملی در مسأله مرگ‌ستایی در ادب عرفانی و دیوان غزلیات» از علی حسین‌پور؛ «بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در اندیشه ابوالعلاء معری و عمر خیام نیشابوری» از سید حسین سیدی با همکاری فرامرز آدینه کلات؛ «چهار نگاه به مرگ» از مجید نفیسی؛ «مرگ و مرگ‌اندیشی» از سید یحیی یثربی؛ «چیستی و اقسام مرگ از منظر عطار» از علی محمد ساجدی و محبوبه جباره ناصرو و... .

۳. تقسیم‌بندی اولیه آگوستین درباره مرگ

وی در یک تقسیم‌بندی اولیه، مرگ را به سه قسم مرگ جسم، مرگ نفس و مرگ ابدی تقسیم می‌کند.

۱.۳. مرگ جسم

آگوستین حقیقت انسان را نفسی می‌داند که به بدن تعلق گرفته است. مرگ بدن نیز جدایی میان نفس و بدن است؛ بنابراین در جایی که این دوگانگی وجود نداشته باشد، چنین مرگی سالبه به انتفاء موضوع است؛ اما اگر انسان مرتکب گناه نمی‌شد چنین مرگی وجود نداشت؛ به دیگر سخن، این مرگ مجازات عادلانه گناه است. تأثیر این مرگ در بدن ما پیری و سالخوردگی است که باعث می‌شود نفس دیگر آن بدن را مناسب نبیند و آن را ترک کند. آگوستین معتقد است نخستین انسان‌ها یعنی آدم و حوا چنان آفریده شده بودند که اگر گناه نمی‌کردند، هیچ مرگی به سراغشان نمی‌آمد؛ ولی پس از ارتکاب گناه با مرگی مجازات شدند که هرکس از نسل آنان پدید آمد، نیز با همان مرگ مجازات شد. در واقع آن گناه باعث شد طبیعت آن‌ها عوض شود و آن‌چه در ابتدا مجازات نخستین انسان‌هایی بود که گناه کردند، پیامد طبیعی برای فرزندانشان شد. به همین سبب، این مرگ همگانی است و برای همه انسان‌ها از نیک و بد رخ می‌دهد. دلایل آگوستین برای اتخاذ چنین موضعی عمدتاً درون دینی و مبتنی بر حجیت کتاب مقدس و سنت ایمان مسیحی است؛ بنابراین مرگ جسمانی چیزی نبود که از آغاز بر پایه قانون طبیعت لازمه طبیعت انسان باشد، بلکه بعد از گناه نخستین آدم و حوا به صورت موروث به فرزندان آنان نیز منتقل شد و گرفتار شدن به این وضعیت از قبل به انسان هشدار داده شده بود؛ ولی انسان با ترجیح دادن خواست خود بر خواست خدا، خود را لایق اقسام مرگ، از جمله مرگ جسمانی کرد. بنابراین مرگ جسمانی ناخواسته نتیجه مرگ روحانی ارادی آدم است [20, p. 108]. با این همه، مرگ بدن چون موقت است، با رستاخیز تمام می‌شود. یعنی در رستاخیز دیگر فراقی بین نفس و بدن رخ نخواهد داد. در آن‌جا آنچه نگران‌کننده است و باید از آن ترسید مرگ نفس است که آتش ابدی را به دنبال دارد. مفسرین آگوستین، مرگ جسم را مرگ موقت و مرگ جزئی نیز می‌دانند [14, p. 82; 19, p. 350; 21, pp. 45-46].

۲.۳. مرگ نفس

علاوه بر این‌که جسم آدمی حیات و مرگ دارد، نفس آدمی نیز حیات و مرگ ویژه خود را دارد. برای این‌که معنای مرگ نفس از نگاه آگوستین روشن شود، باید معنای حیات نفس را از دیدگاه وی واکاوی کنیم. نفس دو جنبه دارد: جنبه‌ای که رو به خدا دارد و

جنبه‌ای که رو به عالم دنیا. حیات نیز دو ویژگی دارد: ادراک و اراده. اگر متعلق ادراک و اراده نفس خداوند باشد، خدا در آن نفس حضور دارد و آن نفس در خدا حیات دارد. علم و حکمت او خدایی است و متعلق محبت و خواست او نیز خدا است و اگر چنین نباشد، خدا آن نفس را ترک کرده است و در نتیجه آن نفس مرده است. لازمه ادراک و اراده، وجود لذت و رنج است. نفسی که مرده باشد لذت حضور خدا را ادراک نمی‌کند؛ اما گرفتار و تخته‌بند تن است. این تن ممکن است لذائد دنیوی داشته باشد ولی با مرگ تن این لذائد نیز پایان می‌یابد و نفس دچار مرگ ابدی می‌شود؛ بنابراین، مرگ نفس در این دنیا، هنگامی اتفاق می‌افتد که محبت انسان از خداوند به مخلوقات منحرف شود. در این صورت نفس با آن که جاودانه است و هیچ وقت حتی زمانی که اسفبارترین زندگی را هم داشته باشد، از حیات خالی نمی‌شود؛ چون بدون خداست، مرده به شمار می‌رود؛ اما زمانی که خواسته‌ها و خواهش‌های انسان که متوجه دنیا و جهان است به سمت خداوند جهت‌دهی و به خواسته‌های الهی تبدیل شوند، انسان از این مرگ رهایی می‌یابد و بدین‌سان به حیات الهی زنده می‌شود. در این صورت پاداش وی معرفت جاودانه خواهد بود. اما هیچ کس نمی‌تواند به این مرحله برسد، مگر این که خود را از این دنیا دور کند [21, pp. 45-46]. بنابراین مرگ فقط هنگامی که نفس از بدن جدا می‌شود، اتفاق نمی‌افتد، بلکه مرگ ژرف‌تر زمانی است که در همین دنیا، با این که نفس با بدن است، رابطه انسان با مبدأ هستی در اثر گناه، قطع شده باشد. به همین سبب از دیدگاه وی همه افراد ناصالح به یک معنای عرفانی مرده به حساب می‌آیند. ولی افراد مؤمنی را که از نظر عرفی مرده‌اند، فقط بر اساس بدن، می‌توان مرده به شمار آورد نه بر اساس نفس [15, p. 162].

۳.۳. مرگ ابدی

اگر نفس در این زندگی دنیوی احیا نشود و همچنان در حالت دوری از خداوند این جهان را ترک کند، در رستاخیز گرفتار تن می‌شود؛ ولی بودن با تن در آن جا برای نفس دورافتاده از مبدأ خویش، لذتی ندارد، بلکه گرفتار رنج است و رنج شر است که خود یک نوع مرگ است. این مرگ برای چنین نفسی جاوید است و همان مرگ کل و ابدی است. در عالم دنیا نفوسی که به خدا پیوسته‌اند رنج تن را دارند، ولی با مرگ تن و با رستاخیز این رنج تمام می‌شود و از زندان دنیا رهایی می‌یابند؛ اما نفوسی که در این دنیا از خدا بریده‌اند ممکن است برخوردار از لذت تن باشند، ولی با مرگ تن این لذت نیز تمام می‌شود و در رستاخیز مرگ کل را تجربه می‌کنند که آتش ابدی است. این مرگ بدترین و سخت‌ترین نوع مرگ است، چون نفس و بدن چنان در هم تنیده شده‌اند که

به هیچ عنوان نمی‌توان آن دو را از یکدیگر جدا کرد. آگوستین معتقد است ارتباط بین بدن و روح در حال حاضر باریک و شکننده است و به وسیله درد شدید، بیماری یا حتی ساده‌تر، با گذر زمان قابل جدا شدن است؛ از این‌رو نفس، دچار مرگ موقت می‌شود؛ اما در بدن رستاخیزی روح و بدن آن‌چنان به هم متصل خواهند بود که با گذر زمان، هرچقدر هم که طولانی باشد، از هم جدا نخواهند شد و با هیچ دردی قابل شکستن و جدا شدن نیستند. به همین دلیل برای ملعونان این اتحاد غیرقابل شکستن بدن و روح، نوع جدیدی از مرگ را ایجاد خواهد کرد؛ بر خلاف مرگ حاضر که در آن روح از بدن برخلاف خواستش جدا می‌شود، در مرگ ابدی، روح در بدن برخلاف خواستش نگه داشته می‌شود. تحمل درد روانی که سبب آن دوری از خداوند است و تحمل درد فیزیکی ناشی از آتش ابدی، تجربه نوعی از درد روانی - جسمانی بی‌پایان خواهد بود که به واسطه وحدت روح و بدن عارض انسان خواهد شد [19, p. 361].

این دیدگاه دو پیش‌فرض دارد: ۱. این‌که نفس چون جاودانه است، هرگز نمی‌میرد و نمی‌تواند بدون نوعی زندگی باشد؛ از این‌رو حتی اگر در کیفی ابدی که ارواح پلید نیز در آن مجازات می‌شوند، زندگی کند، چنین حیاتی مرگ ابدی است و نه حیات ابدی؛ ۲. جسم نیز در جهان آخرت جسم روحانی خواهد شد که هرگز نمی‌تواند بمیرد. بنابراین جسم و نفس تا ابد با یکدیگر رنج خواهند برد.

علت چنین مجازات عادلانه‌ای این است که این افراد در این دنیا، هنگامی که می‌بایست زنده می‌شدند، زنده نشدند و در رستاخیز اول نفس در این دنیا برنخاستند؛ از این‌رو، هنگامی که رستاخیز جسمانی فرا رسد، آنان از گورهایشان بیرون خواهند آمد، نه برای زندگی بلکه برای داوری یعنی محکومیتی که مرگ دوم نامیده شده است. وی معتقد است این افراد «هر مقدار هم در جسم زندگی کنند، از مرگی که به موجب تبهکاری گرفتار آن شده است، به زندگی منتقل نخواهند شد تا این زندگی مجدد وی را در رستاخیز اول سهیم کند و مرگ دوم بر او تسلط نیابد» [۳، ص ۹۳۶].

۴. تقسیم‌بندی دوم آگوستین در باب مرگ: مرگ طبیعی و ارادی

در یک تقسیم‌بندی دیگر با توجه به حضور و عدم حضور عنصر اراده، می‌توان مرگ را به دو قسم طبیعی و ارادی تقسیم کرد.

۱.۴. مرگ طبیعی

گاهی مراد از مرگ همان حادثه یا رویدادی است که در یک آن در پایان زندگی رخ

می‌دهد و به زندگی این جهانی پایان می‌بخشد. این مرگ طبیعی، ناخواسته یا اجباری است. این گونه از مرگ را همه انسان‌ها ناخودآگاه و بی‌اختیار، از سر می‌گذرانند. واکنش به همین مرگ است که باعث جست‌وجوی بیشتر آگوستین برای کشف و رسیدن به حقیقت می‌شود. وی دوستی داشت به نام آدئوداتوس. «آدئوداتوس به سال ۳۸۹ درگذشت، و آوگوستینوس چنان در مرگ او سوگواری کرد که گویی هنوز درباره سعادتی ابدی کسانی که به دین مسیح می‌میرند، یقین نداشت. تنها مایه تسلی او کار کردن و چیز نوشتن بود» [۶، ص ۸۴]. وی تأثیر ژرف مرگ نزدیکان بر خود و تنفر خود را از مرگ، در قالب حادثه مرگ دوستش و مونولوگ درونی و دیالوگ با مرگ، به زیبایی به تصویر می‌کشد:

به گمانم آن عشق عظیمی که نسبت به دوست خود داشتم، انزجار و بیم مرا از مرگ افزون ساخته بود؛ مرگ که دوست مرا از من ربوده بود، تو گویی بدترین دشمن من به شمار می‌رفت. گمان می‌کردم، دیگران را نیز هم چون دوستم، بی‌هیچ هشدار از پیش، در می‌رباید [۴، ص ۱۲۱-۱۲۴].

اما سرانجام آگوستین با تحول فکریش مرگ طبیعی را سهم انسان دانسته و از این‌رو شکوه سر دادن بر این سهم انسانی را سفاهت می‌داند. همان‌طور که در مرگ مادرش بر احساسات خود غلبه می‌کند و گریه و شکوه را کنار می‌گذارد و به یک مرگ‌اندیشی می‌رسد که نقطه عطفی در زندگی وی است. «به رغم این که می‌خواستم چنین نباشد، اما حقیقت آن بود که از مرگ خویش بیش از مرگ دوست خود می‌هراسیدم» [۴، ص ۱۲۲-۱۲۳]. آگوستین متوجه می‌شود که به یک انسان در مقام فوق بشری دل بسته بوده و به همین سبب با مرگش دچار جنون شد. در این‌جا به حال کسانی غبطه می‌خورد که بجای انسان‌ها خدا را عاشقند [۴، ص ۱۲۶].

بنابراین دیدگاه آگوستین درباره مرگ را نمی‌توان بدون توجه به تحولی که در حیات معنوی او پدید آمد، ملاحظه کرد؛ زیرا این تحول باعث شد تا چگونگی رویارویی آگوستین با مرگ در طول زمان متفاوت و متغیر شود؛ از این‌رو اگر تا قبل از انقلاب درونی همه توجه او به مرگ طبیعی است، بعد از این تحول به اقسام دیگری از مرگ توجه دارد و اصلاً دیگر مرگ طبیعی برای او مسأله نیست و از دیدگاه وی حتی آمدن و رفتن فصول و موجودات برای ایجاد گونه‌ای تناسب و زیبایی در عالم لازم و ضروری است و گویی مرگ عامل بقا و برپایی کائنات است [۴، ص ۴۹۹].

۴.۱.۱.۱. ویژگی‌های مرگ طبیعی

۴.۱.۱.۱. عجز و ناتوانی بشر در انتخاب مرگ

ما همگی دوست داریم زمان و چگونگی مرگ خود را انتخاب کنیم. ما دوست داریم مرگ را نیز چون دیگر برهه‌ها و بخش‌های زندگی‌مان در مهار اختیار خود بگیریم... [۵]، ص ۳۶-۳۷]، اما این محدودیتی است که هیچ‌گیزی از آن نداریم و یک امکان دائمی است که می‌تواند برای هر کس چه بخواهد، چه نخواهد در هر زمان و مکانی اتفاق بیفتد. آگوستین در این زمینه می‌گوید: «چیزی مانند ضرورت مرگ که در قدرت ما نیست و بدون اراده‌ی ما تأثیر خودش را می‌گذارد، «ضرورت ما» نامیده می‌شود...» چون در اختیار ما نیست و ما در انتخاب آن هیچ آزادی‌ای نداریم. این ضرورت در واقع همان مرگ طبیعی یا اجباری است که ما در آن هیچ دخالتی نداریم [۳، ص ۲۱۷].

۴.۱.۱.۲. رازوار بودن مرگ

مرگ امری اسرارآمیز است. شاید این راز بودن به دلیل این است که نمی‌دانیم مرگ شبیه چیست، یا چون زنده هستیم و هیچ‌خاطره یا ذهنیتی از آن نداریم، نمی‌توانیم آن را درک کنیم و گویی ما همواره مرگ را در وجود دیگری جست‌وجو می‌کنیم. آگوستین نیز شکوه سر داده و می‌گوید:

ای کاش ما در فردوس چنان خوب زندگی می‌کردیم که حقیقتاً اکنون مرگی وجود نمی‌داشت! ولی اکنون مرگ نه تنها وجود دارد، بلکه چنان سنگین است که با هیچ عبارتی نمی‌توان آن را بیان کرد و با هیچ مهارتی نمی‌توان از آن گریخت [۳، ص ۵۴۴].

۴.۱.۱.۳. همگانی بودن مرگ

واقعیت این است که این زندگی روزی به پایان می‌رسد. به تعبیر آگوستین: «من دست کم درباره‌ی این قضیه اطمینان دارم که هیچ‌کس نمرده، مگر این‌که بنا بوده است روزی بمیرد، باری، پایان زندگی برای کسانی که عمری دراز دارند و کسانی که عمری کوتاه دارند، یکسان است» [۴، ص ۴۱]؛ چون هر دو در نهایت محکوم به مرگند. به همین دلیل است که وی معتقد است هیچ اهمیتی ندارد که چه نوع مرگی به زندگی فرد پایان می‌دهد، (این‌که مانند شماری از مسیحیان که بی‌رحمانه کشته شدند و حتی جنازه‌های آنان دفن نشد بمیریم یا به مرگ طبیعی، فرقی ندارد) زیرا کسی که یک بار می‌میرد، مجبور نخواهد شد برای بار دوم به این آزمون تن در دهد.

۴.۱.۱.۴. مرگ و رهایی

گاه در آثار و اقوال عارفان از مرگ سخن می‌رود و از راز و رمزهای آن پرده برداشته می‌شود و از آن چونان راهی به سمت رهایی و دری به دنیایی دیگر ستایش می‌شود، و منظور آنان از این نوع مرگ، همان مرگ طبیعی است که فرجام همه آدمیان است. آگوستین نیز هرچند مرگ را بد و مجازات گناه می‌داند گاه نیز مرگ را راهی برای وصال معشوق و رهایی جان از بند و قفس تن می‌داند و از آن‌جا که به دست آوردن دوستی خداوند را بسی عزیزتر از خود زندگی می‌داند، مرگ وسیله‌ای می‌شود که به کمک آن می‌تواند جمال حق را که همیشه حاضر است و هرگز به آینده و یا گذشته تعلق ندارد مشاهده کند [۴، ص ۳۸۴-۳۹۸]. وی دوری از خداوند و عدم عشق به او را آن‌قدر دردناک می‌داند که هیچ چیزی نمی‌تواند درد آن را جبران کند. و معتقد است محروم ماندن از دیدار خداوند مرگ است از این‌رو حاضر است مرگ طبیعی را که وسیله‌ای برای دیدار معشوق است با خشنودی بپذیرد [۴، ص ۵۰-۵۱]. به همین دلیل است که زندگی دنیا را مرگی می‌داند که به زندگی منتهی می‌شود. و حتی امیدوار است که بتواند بعد از مرگ از معایب بدن فانی رها شود [16, p. 32]. حاصل سخن این‌که آگوستین بر این باور است که با مرگ طبیعی به ابدیت، جهان دیگر و ملکوت می‌رود و در آن‌جا خداوند در انتظار اوست، هرچند که نمی‌داند خدا با او چه خواهد کرد [۴، ص ۹۸].

۴.۲. مرگ ارادی

مراد از مرگ ارادی، آن نوع مردنی است که اراده و اختیار آدمی در آن نقش دارد و این نوع مرگ را می‌توان به سه قسم: مرگ عرفانی، مرگ مقدس، و خودکشی تقسیم کرد. در ادامه هر سه قسم را بررسی خواهیم کرد.

۴.۲.۱. مرگ عرفانی

منظور از این قسم مرگ تسلط بر نفس و گذشتن از خود است که بزرگترین سد رسیدن به مقام وصال است. عرفا این‌گونه از مرگ را مرگ ارادی و اختیاری می‌نامند. در این مرحله عارف سالک باید از نفس و خواسته‌های آن چشم‌پوشی کند. بنابراین اگر مرگ اختیاری را به مردن از صفات و لوازم بشری قبل از مرگ طبیعی معنا کنیم، بدون اغراق می‌توان گفت جانِ جانِ تعالیم آگوستین این قسم مرگ و لوازم آن است، هرچند که با این اصطلاح آن را نام‌گذاری نکرده است. مرگ ارادی از دیدگاه آگوستین، جنگ میان

جزء عالی طبیعت انسان - که سر به آسمان دارد و سعادت ابدی را طلب می‌کند - و جزء دانی - که تخته‌بند لذات بادپاست - معنا می‌یابد. در این جا به تعبیر آگوستین گویی روح دو پاره می‌شود و به دام بلا می‌افتد؛ زیرا حقیقت به او می‌آموزد که کدام راه را ترجیح دهد، اما عادت، ترک آن راه دیگر را ناممکن می‌کند [۴، ص ۲۵۱-۲۵۲]. آگوستین زنده بودن جان را در گرو مهار بی‌وقفه شهوات نفسانی می‌داند و منظور کتاب مقدس را از جان زنده، همین امر می‌داند. خود او نیز از این که باید در میان کسانی زندگی کند که هنوز نیاموخته‌اند که زندگی خود را بر مرگ استوار کنند - البته نه با مرگ جسم، بلکه از طریق نگرش ذهنی که بدین وسیله خود را از وسوسه‌های جسمانی رها کنند - ناراحت است [22, p. 82]. حتی کتاب *اعترافات* وی که مناجات‌نامه‌ای خالصانه و پرسوز و گداز از زبان عاشقی دردمند و جدا افتاده از معشوق در برهه‌ای از زمان است، سراسر وصف بریدن از دنیا و دل کندن از زیبایی‌های آن است که خود مرگ ارادی است. وی جرم بزرگ زندگی خویش را بی‌معشوق واقعی زیستن می‌داند. به همین سبب شجاعانه به همه چیز اعتراف می‌کند. و بی‌مهابا علیه نفس خویش اقامه دعوا می‌کند و در این راه از رسوایی این جهانی ذره‌ای بیم ندارد. بنابراین می‌توان گفت دل کندن از دنیا و پست و مقام و زیبایی‌های آن خود نوعی از مرگ ارادی است که آگوستین با همه وجود آن را چشیده و در عمل آن را پیموده است. او در طریق عرفانی خود اولین مرحله‌ای را که مستلزم کف نفس و آمادگی و تمهید برای وحدت با خداست، خیلی خوب طی کرد. به دیگر سخن او به مرگ بدن که به تعبیر چایدستر، ریاضتی است که در بسیاری از سنت‌های دینی اعمال می‌شود و گویای آمادگی و تمهیدی برای جاودانگی روحانی است [۸، ص ۳۴۵-۳۴۶] نائل آمد؛ جهان و همه جلوه‌های آن در نظرش ناچیز شد و وسیله‌ای برای رساندن او به خدا شدند. نخستین رهیافت این جهت‌گیری تازه، گذشتن از لذت‌های حسی بود.

۴. ۱. ۱. ۲. دوری گزیدن از لذت‌های محسوس

وی می‌کوشد از لذت‌های حواس پنج‌گانه با همه جذابیت‌هایشان بگذرد و نگذارد این‌گونه زیبایی‌ها بر روح او چیره شود؛ او می‌خواهد تنها و تنها خداوند که خالق همه این زیبایی‌هاست، مالک روحش باشد؛ از این‌رو از لذت حس بویایی می‌گذرد و می‌خواهد یک‌سره از همه رایحه‌های دلپذیر چشم بی‌پوشد؛ از لذت حس شنوایی می‌گذرد و گاه آرزو می‌کند که از گوش‌های خود و هم از گوش کلیسا همه آهنگ‌هایی را که آواز

دل‌نشین مزامیر داوود معمولاً با آن خوانده می‌شود، بزداید و به احتیاط نزدیک‌تر می‌داند که از دستورات منسوب به آتاناسیوس - اسقف کلیسا - پیروی کند. «می‌گویند او قاریان کتاب مقدس را ملزم کرده بود که برای خواندن مزامیر، صدای خود را چنان یک‌نواخت گردانند که حالت آواز را القا نکند و بیش‌تر به کلام عادی شبیه باشد» [۴، ص ۳۳۱]. البته خود آگوستین گاه به این نتیجه می‌رسد که بیش از حد به خود سخت می‌گیرد و حتی به تأثیرگذاری بیشتر مزامیر داوود وقتی که آهنگین خوانده می‌شود، توجه می‌کند؛ بنابراین پیوسته در حکم خود دچار تزلزل است و حکمی قطعی نمی‌دهد و در نهایت می‌گوید:

بی‌آن که خود را به یک حکم قطعی ملزم کنم بر رسم آواز خواندن در کلیسا، از آن جهت که با نوازش گوش‌ها، می‌تواند ارواح کم‌مایه‌تر را ملهم از ایمان کند مَهر تأیید می‌زنم. اما هرگاه که دریابم که اثر آواز بیش از تأثیر حقیقتی است که با آن ابلاغ می‌شود، اعتراف می‌کنم که این گناهی بزرگ است و در چنین حالتی ترجیح می‌دهم که صدای خواننده آن را نشنوم [۴، ص ۳۳۱].

وی همچنین نمی‌خواهد مشاهده‌گونه‌های متفاوت از نقش‌های زیبا و رنگ‌های روشن و جذّاب دیدگانش را مشعوف سازد. هرچند بر آن است که هیچ وقت نمی‌تواند از نور که ملکه رنگ‌ها است و بر هرآن چه رؤیت می‌کند، محیط است، چشم بپوشد [۴، ص ۳۳۲-۳۳۳]. آگوستین از همه این لذت‌ها می‌گذرد و بر این باور است که این امیال جسمانی ما را وادار می‌کنند تا در تمنای ارضای حواس و کسب لذت باشیم و در صورت دوری از خدا، تن به بندگی آن‌ها دهیم و تباه شویم [۴، ص ۳۲۶]. از دیدگاه آگوستین لذت بردن از زیبایی جهان برای خاطر خودش، حتی اگر این لذت عقلانی باشد و نه حسی، به معنای اشتباه گرفتن خیر و زیبایی موقت با خود خیر و زیبایی کامل است؛ به همین سبب می‌کوشد خود را از آن دور کند.

۲.۱.۲.۴. فقر اختیاری

فقر در اصطلاح صوفیه به معنی ترک دنیا به اختیار، خواه به سبب بیم از حساب باشد، خواه به امید کسب ثواب و خواه برای رسیدن به آسایش خاطر. صوفیان فقر ظاهری را یکی از مقامات لازم در شروع طریقت می‌دانستند و کوشش می‌کردند حتی‌المقدور هرچه بیشتر آن را حفظ کنند. ولی فقری که به زبان معنوی تفسیر شده باشد به معنای فقدان میل و آرزوی تملک هرگونه ثروت و سرمایه‌ای است که فقدان میل به مالک شدن برکات اخروی را نیز در

بر می‌گیرد. به دیگر سخن فقر یعنی دل بردن از دنیا و اسباب آن و تنها به خدا احساس نیاز کردن. با این وصف، زندگی آگوستین، نمونه کامل فقر اختیاری است. وی به محض این‌که دین مسیحیت را پذیرفت از دنیا و تعلقات آن دست شست. علاوه بر روند زندگی آگوستین که نماد فقر اختیاری است، وی در لابه‌لای آثار خود مانند کتاب «شهر خدا» بر انتخاب «فقر اختیاری» تأکید می‌کند و آن را وسیله‌ای می‌داند که فرد مسیحی در این زندگی برمی‌گزیند تا بتواند آزادانه‌تر در راه شهر خدا - که ثروت حقیقی آن، خود خداست - گام بردارد [۳، ص ۲۳۴]. به سبب همین دیدگاه است که بنا بر گزارش‌هایی که از چگونگی مرگ او داده شده، او آن‌چنان فقیر و بی‌چیز بوده که نیازی برای نوشتن وصیتنامه در خود ندیده است؛ اما برای سنگ گور خود چنین عبارتی نوشته بود: «چه چیز قلب یک مسیحی را از غم سنگین می‌کند؟ این حقیقت که او زایر است و در آرزوی میهن خود بی‌تاب» [17, p. 39].

۴. ۲. ۱. ۳. مرگ ارادی و تولد دوباره

مرگ ارادی باعث زنده شدن روح و تولد دوباره معنوی می‌شود. از دیدگاه عرفا، انسان دارای دو تولد است: ۱. تولد صوری که همان است که کالبد عنصری انسان از زهدان مادر گام به پهنه دنیا می‌گذارد. این تولد، عام است و همه حیوانات و افراد بشری را در بر می‌گیرد؛ در این تولد اختیاری نیست. ۲. تولد معنوی خاص بندگان برگزیده است و به اختیار صورت بندد؛ بدین‌گونه که انسان با تربیت نفس خود، دل از زنگار هوس‌ها می‌پردازد و از زهدان محسوسات و مشیمه غرایز خارج می‌شود و در جهان معنوی و ارض ملکوتی تولد می‌یابد. این زایش دوباره را تولد دوم می‌گویند [۷، ص ۱۹۱]. تولد دوباره در حقیقت همان تولد روح انسان است که طی آن، انسان به حیات طیبه روحانی دست می‌یابد؛ در حالی که تولد اول بیشتر جنبه جسمانی و نفسانی دارد. مرگ اختیاری نفس در عین این‌که سالک را از خودی‌های خود و از تعلقات عالم دنیا می‌رهاند، او را به ولادتی ثانی، آن‌گونه که از عیسی (ع) نقل است یعنی به تولد دوباره می‌رساند: «لن یلج ملکوت السماوات و الأرض من لم یتولد مرتین» در ملکوت آسمان‌ها نمی‌تواند داخل شود کسی که دوبار تولد نیافته است [۱۳، ص ۱۰۳].

آگوستین نیز با علم به این مسئله می‌خواهد از عالم ماده و محسوسات بگذرد و همه امیال و خواسته‌ها و نیز امکانات و توانایی‌های خود را در یک جهت که آن هم فانی

شدن در خداست، به کار گیرد، تا به تولد دوباره برسد. وی بر این باور است که اگر قبل از مرگ به وصال خدا رسیده باشیم، این وصال باعث می‌شود حتی بدن میرا نیز از نو ساخته شود و هنگام مرگ، روح را با خود به گور نبرد. لازمه رسیدن به این مقام این است که: «...هر آن چه را که از آن توست به او بسپار؛ زیرا هرچه داری از اوست. حال که عاقبت از گمراهی خسته و درمانده گشته‌ای، همه آن چه را که حق به تو بخشیده است، به خود حق بسپار، تا هیچ چیز از دست نرود. آن چیزها که در تو پژمرده‌اند، از تو خواهند رویید. بیماریت شفا خواهد یافت. بدن میرای تو از نو بر ساخته خواهد شد و سخت به تو خواهد پیوست تا به هنگام مرگ، تو را با خود به گور نکشاند و در پیشگاه پروردگاری که جاودانه باقی است، او هم با تو بقا یابد» [۴، ص ۱۲۷-۱۲۸]. از دید وی تنها آن‌ها که هم‌اکنون مؤمن‌اند، می‌توانند با جدایی از بستگی‌های زمینی و پرورش جانشان در خدا زنده شوند؛ زیرا لذایذ زمینی، مرگ به همراه می‌آورند، اما خداوند شور و شادی‌ای است که دل‌های پاک را زندگی می‌بخشد. همان‌طور که کتاب مقدس می‌گوید: «خدایت بجوی تا جاننت زنده گردد» [مزامیر، ۶۸: ۳۳].

۲.۲.۴. مرگ مقدس

یکی دیگر از اقسام مرگ ارادی، مرگ مقدس یا همان شهادت است. شاخص عمده این نوع مرگ، اراده و اختیار و طالب قرب خداوند بودن است. وقتی انسان به مرحله‌ای می‌رسد که جان خود را در راه حق و حقیقت فدا می‌کند، به مرگی مقدس می‌میرد. در این‌جا به تعبیر آگوستین انسان برای حفظ و تحصیل امری مطلوب، شکوه‌مندانه مرگ را می‌پذیرد. آگوستین شهدا را به این دلیل که عیسی مسیح را بر خودشان ترجیح داده‌اند، تحسین می‌کند و مرگ آنان را گران‌بها می‌داند. وی در تأیید این دیدگاه خویش به کتاب مقدس استناد می‌کند که می‌گوید: «موت مقدسان خداوند در نظر وی گرانبه‌است» [مزامیر، ۱۱۶: ۱۵] زیرا از طریق این مرگ همه گناهان انسان بخشوده می‌شود و شایستگی‌هایش صد برابر افزایش می‌یابد. این افراد با وجود این‌که پذیرش مسیحیت برای آنان جرم تلقی می‌شد، آن‌چنان مشتاقانه مسیح را دوست می‌داشتند که نمی‌توانستند او را حتی در آن شرایط سخت انکار کنند؛ در نتیجه حاضر نشدند با انکار دین وی از مجازات‌های دنیوی بگریزند؛ بلکه با اقرار و اعتراف به وی و تحمل همه رنج‌ها و حتی پذیرش مرگ پارسایانه در راه او، قوانینی را که برای ممنوعیت آن دین وضع شده بود، لغو کردند؛ زیرا می‌دانستند که مسیحیت موجب مصونیت و جلال فراوانشان

در ابدیت می‌شود [۳، ص ۳۵۰]. البته در این جا باز آگوستین با توجه به مقوله فیض این موضوع را توجیه می‌کند و معتقد است لازمه این که انسان مرگ را بر ارتداد ترجیح دهد، فیض الهی است که باید به کمک ما بیاید تا بتوانیم به پارسایی حقیقی علاقه داشته باشیم و آن را بپذیریم [۳، ص ۵۳۸].

افزون بر این، آگوستین بر آن است که مرگ که در آغاز برای مجازات گناه مقرر شده بود، با فیض بزرگ‌تر منجی، در خدمت پارسایی قرار گرفته است؛ زیرا شهدا از مرگ برای کمال پارسایی استفاده کردند؛ به این معنی که اگر در آن زمان خداوند به آدم و حوا گفت: «اگر گناه کنی، خواهی مرد»؛ اکنون به شهید گفته می‌شود: «بمیر تا گناه نکرده باشی.» در آن زمان گفته می‌شد: «اگر از فرمان‌ها تجاوز کنی خواهی مرد»؛ اکنون گفته می‌شود: «اگر از مرگ امتناع کنی، از فرمان‌ها تجاوز کرده‌ای.» بنابراین آن چه که پیش از این تهدیدی بود تا انسان گناه نکند، اکنون اگر بخواهیم گناه نکنیم، باید آن را تحمل کنیم. و در واقع کیفر گناهکاران به پاداش پارسایان تبدیل شده است. زیرا در آن زمان گناه مرگ را تحمیل می‌کرد، ولی اکنون مرگ پارسایی را به کمال می‌رساند: «مرگ که به موجب تناسل عادی از نخستین انسان سرچشمه گرفته، مجازات همه کسانی است که از او متولد می‌شوند؛ ولی اگر به خاطر پارسایی تحمل شود، جلال کسانی است که دوباره متولد شده‌اند؛ و مرگ که کیفر گناه است، گاهی مسلم می‌سازد که گناهی وجود ندارد که آن مرگ کیفرش باشد.» [۳، ص ۵۳۹] و حتی می‌تواند وسیله‌ای برای سنجش ایمان باشد که قدیسان با پذیرفتن آن به خاطر حقیقت، از مرگ دوم معاف می‌شوند: «زیرا هدف از تن دادن به مرگ جزئی این است که از مرگ کلی یعنی مرگ دوم که ابدی است، پرهیز کند. او به جدا شدن نفس از جسم تن در می‌دهد تا نفس از خدا و سپس از جسم جدا نشود و پس از مردن کل وجود آدمی، مرگ دوم که ابدی است، به سراغ او نیاید.» [۳، ص ۵۴۰].

۳.۲.۴. خودکشی

یکی دیگر از اقسام مرگ ارادی، خودکشی است. «به هر حالتی از مرگ که نتیجه مستقیم و یا غیرمستقیم عملی باشد که شخص قربانی آن را انجام داده و از نتیجه عملش آگاه بوده است، خودکشی گفته می‌شود» [۱۰، ص ۱۰۲]. با توجه به این تعریف می‌بینیم که خودکشی دو مشخصه عمده دارد: ۱. خود فرد قربانی آن را انجام می‌دهد.

۲. عامل به نتیجه عمل آگاهی دارد. با توجه به این دو ویژگی متوجه می‌شویم که تا آن جا که ما قادر به درک سایر موجودات هستیم برای آن‌ها مرگ تنها یک معنا دارد و آن مرگ طبیعی، ناخواسته و یا اجباری است؛ اما انسان می‌تواند مرگ خود را با انتخاب خویش برگزیند و به نوعی خواست خود را بر طبیعت تحمیل کند؛ بنابراین به تعبیر نیچه یکی از تفاوت‌های بنیادین انسان با سایر موجودات در همین موضوع است؛ اما این تفاوت هیچ‌گاه مایه مباهات آدمی نبوده است و این‌که انسان خود مرگ خویش را رقم زند، اقدامی همواره نامعمول و مذموم عموم شمرده می‌شده است [۱۲، ص ۱۶۷].

آگوستین قاطعانه و مستدل با موضوع خودکشی به مخالفت برمی‌خیزد. وی بحث مفصلی را در کتاب شهر خدا/ درباره خودکشی مطرح می‌کند و این عمل را تحت هر شرایطی که انجام شود، مذموم می‌داند. آگوستین برای تحلیل و توضیح این بحث، نخست ماجرای دوشیزگانی را مطرح می‌کند که در جنگ به آنان تجاوز شده بود و آنان خودشان را برای رهایی از تحقیر دیگران کشتند؛ ولی عده دیگری نیز با همین شرایط نخواستند به دلیل بی‌حرمتی کسی دیگر مرتکب گناه خودکشی شوند و در واقع انتقام جرم دیگران را از خودشان بگیرند. وی گروه نخست را که خودکشی می‌کنند، آدم‌کش می‌داند؛ زیرا در عین میرا بودنشان از جرمی که به موجب آن خود را به مرگ محکوم کرده‌اند، به دلیل خودکشی، مجرم هستند. از دید آگوستین تا زمانی که شخص خودش مرتکب گناه نشده باشد، روحش قداست دارد؛ حتی اگر به جسم تعرضی شود؛ تا زمانی که قداست روح باقی است، قداست جسم از بین نمی‌رود و حق نداریم به آن جسم آسیب زنیم یا آن را نابود کنیم. وی در پایان به این نتیجه می‌رسد که فرد به علت جرمی که به او تعلق ندارد، مرتکب آدم‌کشی قطعی می‌شود [۳، ص ۴۸-۵۳].

در ادامه سخن، آگوستین حتی یهودا را که به علت کشتن حضرت عیسی خودش را حلق‌آویز کرد، سرزنش می‌کند؛ زیرا معتقد است یهودا نه تنها جرم خیانت بسیار زشت خود را کفاره نکرد، بلکه جرمی دیگر نیز بر آن افزود؛ چون بر اثر نومیدی، زمینه‌ای برای توبه جبران‌کننده باقی نگذاشت. از دیدگاه آگوستین، یهودا با کشتن خودش، انسان بدی را کشت؛ ولی هنگامی که از این دنیا رفت، نه تنها مسئول مرگ مسیح، بلکه مسئول مرگ خودش نیز بود. در این جا یهودا دو جرم مرتکب شد: ۱. کشتن دیگری. ۲. کشتن خود (خودکشی) که جرمی دیگر بود. آگوستین با بیان این نمونه نتیجه می‌گیرد، این حال کسی است که خودش مجرم بوده است، چه جای آن دارد که کسی که هیچ کار

بدی نکرده است به خودش بدی کند و با کشتن خودش بی‌گناهی را بکشد [۳، ص ۴۸-۴۹]. آگوستین برای تأیید گفتار خود با استناد به کتاب‌های مقدس تأکید می‌کند که در هیچ یک از کتاب‌های مقدس رسمی دستور یا اجازه‌ای الهی برای کشتن خودمان نمی‌یابیم؛ بلکه شریعت با فرمان «قتل مکن» از خودکشی نیز نهی می‌کند و این فرمان خداوند مطلق است و هیچ قیدی ندارد و در آن هیچ استثنایی به نفع کسی و دست کم به نفع کسی که مخاطب فرمان است، یافت نمی‌شود [۳، ص ۵۳-۵۴].

آگوستین این قضاوت و داوری را که کسانی که خودکشی می‌کنند، روح بزرگی دارند رد می‌کند؛ زیرا بر این باور است کسی که به جای تحمل برخی از سختی‌های سرنوشت یا گناه کسی دیگر خودکشی کند، نمی‌توان صاحب روح بزرگ دانست؛ بلکه این که کسی نتواند گرفتاری سخت جسم خود یا عقیده‌ی احمقانه‌ی عوام را تحمل کند، نشانه‌ی ضعف روحی، بزدلی، یأس و غلبه‌ی احساسات بر عقل اوست. وی معتقد است روحی بزرگ‌تر است که به جای فرار از بدی‌های زندگی، آن‌ها را تحمل کند و داوری انسان‌ها به ویژه عوام را که غالباً در غباری از اشتباه قرار گرفته است، باور نکند [۳، ص ۵۵]. وی حتی افرادی را که از ترس کشته شدن به دست دشمن خود را می‌کشند، سرزنش می‌کند و معتقد است که این افراد نمی‌توانند سرمشق باشند؛ زیرا سرمشق‌هایی نیستند که با عقل هماهنگ باشند. بنابراین تنها آن‌هایی که به پارسایی مشهورند، شایسته‌ی تقلیدند. نیاکان، انبیا و رسولان خودکشی نکردند؛ حتی حضرت عیسی مسیح هنگامی که به رسولان توصیه می‌کرد، می‌گفت: در صورتی که از سوی دشمن مورد آزار و شکنجه قرار می‌گیرید، از شهری به شهر دیگر بگریزید، هیچ وقت توصیه نکرد که خودشان را بکشند؛ با این‌که به آنان وعده‌ی منزل‌های جاوید آخرت را داده بود [۳، ص ۵۶]. آگوستین همچنین با توجه به این اعتقاد که غسل تعمید باعث می‌شود گناهان پیشین شخص پاک شود، معتقد است برخی از افراد بعد از این غسل دست به خودکشی می‌زنند تا گرفتار گناهان آینده نشوند؛ وی این افراد را سرزنش می‌کند و می‌گوید اگر این راه درست باشد، دیگر چه دلیلی وجود دارد که وقت خود را به اندرز صرف کنیم تا تعمید یافتگان را به پاکدامنی و دوری از گناهان اندرز دهیم؟ در حالی که راهی بهتر و کوتاه‌تر برای نجات از گناه داریم و آن این است که افراد نوتعمید را به خودکشی ترغیب کنیم تا با این شیوه با پاکی سوی خداوندشان بازگردند [۳، ص ۶۱].

۵. تجربه مرگ و احتضار

همان‌طور که دیدیم، آگوستین مرگ جسمانی را عبارت از قطع علاقه نفس به بدن می‌داند. این قطع علاقه به علت آن است که بدن دیگر مرکب مناسبی برای نفس نیست یا بدن سبب که پیر و فرسوده شده است یا بدان سبب که آسیب و صدمه‌ای در اثر مرض یا یک اتفاق به آن وارد شده است. روند این قطع علاقه یا تدریجی است یا ناگهانی. به علت درهم‌تنیدگی نفس و بدن و علاقه‌ای که نفس در طول عمر به بدن یافته است، این قطع علاقه گاهی دشوار و دردناک است و به سختی انجام می‌شود؛ به ویژه در مرگ ناگهانی. به روند این قطع علاقه، احتضار، نزع جان یا جان‌کندن می‌گویند؛ اما با وجود دردناک بودن این کندن و جدا شدن ناگهانی، آگوستین معتقد است بهترین کار این است که با پارسایی و ایمان تحمل شود تا فضیلت صبر را افزایش دهد [۳، ص ۵۳۸-۵۳۹]. پس نیکان می‌توانند از این حالت استفاده خیر کنند. هم‌سو با این مطلب این پرسش مطرح می‌شود: لحظه‌ای که نفوس نیکان و بدان از جسمشان جدا می‌شود، چه کسی مرگ را تجربه می‌کند؟ کسی که در حال مردن است یا کسی که مرده است؟ به دیگر سخن، این حالت به ما بعد مرگ مربوط می‌شود یا حال مرگ؟ وی در پاسخ به این پرسش می‌گوید: اگر آن را بعد از مرگ به شمار آوریم یعنی بگوییم شخص مرده آن را تجربه می‌کند، دیگر مرگ چیزی نیست که خوب یا بد باشد؛ زیرا مرگ انجام گرفته و نفوس نیز وارد حیات دیگری شده‌اند. مرگ هنگامی بد بود که با حضورش انسان‌ها را گرفتار احساسی سخت و دردناک می‌کرد؛ ولی هنگامی که مرگ انجام گرفته است، دیگر چیزی وجود ندارد که آن را خوب یا بد بدانیم. اگر بگوییم کسی که در حال مردن است یعنی در آخرین لحظات زندگی‌اش در حال جان دادن است، آن را تجربه می‌کند، در این صورت نیز هرچند که شخص در حال تحمل احساسی سخت و دردناک است، ولی این احساس سخت و دردناک نیز مرگ نیست. چون مرگ هنگامی که فرا می‌رسد، همه حواس جسمانی که با نزدیک شدن مرگ دردمند شده بودند، از کار می‌افتند و شخص در این وضعیت مرده نامیده می‌شود نه در حال مردن؛ در واقع مادامی که نفس در جسم انسان باقی است، مخصوصاً اگر هوشیاری او باقی باشد، مسلماً او زنده است؛ زیرا انسان از روح و جسم تشکیل شده است؛ بنابراین در این حالت نمی‌توان گفت در حال مرگ است؛ بلکه باید گفت در حال پیش از مرگ قرار دارد و زنده است؛ از سوی دیگر هنگامی که روح جسم را ترک می‌کند و همه حواس جسمانی

از کار می‌افتد، انسان در حال پس از مرگ قرار دارد و مرده است؛ بنابراین مردن که بین این دو حالت است، جایی ندارد. این دیدگاه از تقسیم‌بندی سه‌گانه آگوستین سرچشمه می‌گیرد که معتقد است همان‌طور که سه زمان برای افراد وجود دارد: پیش از مرگ، حال مرگ، و پس از مرگ، در ارتباط با آن سه زمان، سه حالت برای شخص وجود دارد که عبارت‌اند از: زنده، در حال مردن، و مرده. آگوستین سخن گفتن درباره شخص را که نه زنده است که پیش از مرگ باشد و نه مرده است که پس از مرگ باشد، بلکه در حال مردن است، بسیار دشوار می‌داند و از فهمیدن این حالت اظهار عجز می‌کند؛ در واقع وی در مورد شخص در حال مرگ دچار حیرت می‌شود و تکرار می‌کند که با هیچ عبارتی نمی‌توان بیان کرد که چگونه کسی را که در حال مردن است، باید زنده دانست و چگونه مردگان را حتی پس از مرگ نباید در حال مرگ دانست. آگوستین بعد از این اظهار عجز به این نتیجه می‌رسد که باید به شیوه عادی سخن بگوید؛ از این‌رو تقسیم‌بندی خود را به دو قسم پیش از مرگ (یعنی زمان پیش از فرا رسیدن مرگ) و پس از مرگ (هنگامی که مرگ واقع می‌شود) محدود کرده است و قسم در حال مردن را حذف می‌کند [۳، ص ۵۴۴].

آن‌چه بیان شد، مربوط به احتضاری است که درباره جسم مطرح است؛ اما آگوستین یک معنای سمبلیک و نمادین نیز از احتضار در نظر دارد که به مرگ نفس مربوط است. وی غوطه‌ور شدن در گناه و دوری از خدا را نوعی احتضار و جان‌کندن لحظه به لحظه می‌داند که باید برای آن گریست و اشک ریخت [۴، ص ۶۳].

۶. نقد و ارزیابی

دیدگاه کلیدی آگوستین که بر اندیشه او سیطره دارد، تأکید وی بر گناه نخستین و پیامدهای آن است. وی بر این باور است که در هنگام ارتکاب آن گناه همه سلاله آدم در صلب او بودند و به طرز رازآمیز در این گناه دست داشتند و بدین ترتیب کیفر را به ارث بردند. از پیامدهای این گناه، در معرض مرگ و زوال قرار گرفتن همه فرزندان آدم است. بر پایه این رویکرد، فرزندان آدم تاوان گناهی را می‌پردازند که هیچ نقشی در آن نداشتند. نخستین نکته‌ای که با قدری درنگ در آرای آگوستین درباره مرگ به ذهن راه می‌یابد این است که اختیار بشر نادیده گرفته می‌شود و همه چیز به خواست خدا، فیض و گناه نخستین ربط داده می‌شود: جبرگرایی. از سوی دیگر به باور منتقدان

آگوستین، گناه نخستین و سقوط، مفهومی ندارد؛ تنها گناهکار مجازات می‌شود و هیچ گناهی به اعقاب آدم منتقل نمی‌شود. آگوستین بر پایه کتاب مقدس معتقد است گناه توسط یک انسان وارد جهان شد و این گناه مرگ را به همراه آورد؛ در نتیجه چون همه گناه کردند، مرگ همه را در بر گرفت. اشکال اساسی این دیدگاه این است که انسان‌ها نه به علت بدی اعمال خودشان، بلکه تنها به این دلیل که از تبار آدم هستند، ذاتاً گناه‌کار به دنیا می‌آیند.

۱. اصل این سخن که آدم گناه کرد و گناه لازمه وجود او شد، سخنی نادرست و نامعقول است؛ زیرا خداوند آدم (ع) را بعد از خوردن از آن درخت و و بیرون شدن از بهشت، برگزید و به دیده رحمت در او نگریست: «ثُمَّ اجْتَبَيْهِ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ.» و نیز «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.»

۲. این سخن که گناه آدم، ذریه او را گناهکار کرد از دیدگاه دین و عقل چندان پذیرفتنی نمی‌نماید؛ زیرا لازمه پذیرش این دیدگاه آن است که به طور کلی، گناه هر انسانی گناه دیگران هم شمرده شود و آثار سوء هر گناهی گریبان افراد دیگر را که نقشی در آن گناه نداشته‌اند، بگیرد.

۳. چگونه ممکن است گناهی که یک فرد از انسان‌ها مرتکب شده است به همه انسان‌ها یا حتی برخی از آن‌ها منتقل شود؟ چنین انتقالی را بر اساس هیچ سازوکار زیستی یا علی نمی‌توان توجیه کرد؛ حتی اگر بتوان آن را بر مبنای یک ساز و کار زیستی یا علی توجیه کرد، همچنان پرسش‌های کلامی و اخلاقی جدی در این باره مطرح است. آیا چنین انتقالی با حکمت و عدالت خداوندی سازگار است؟

۴. مرگ برای انسان طبیعی است و مجازات گناه آدم نیست؛ خلقت آدم به گونه‌ای است که بنا بود بمیرد، چه گناه می‌کرد چه گناه نمی‌کرد. البته هر چند که مرگ به طور کلی کیفر مجازات نیست، ولی این دیدگاه نافی این اندیشه نیست که برخی از مرگ‌ها در زندگی انسان ممکن است حاصل عصیان آن فرد یا خطاهای مکرر او باشد. در سنت دینی اسلامی اشارات روشنی هست که گناه و خطای عمدی عمر انسان را کوتاه می‌کند.

۵. از سوی دیگر آیا معنی دارد گناه که از مقوله اخلاقی است موروثی باشد؟ گناه ویژگی فیزیکی نیست که به توارث از کسی به دیگری منتقل شود. کتاب مقدس می‌گوید «گناه سرپیچی از قانون است» [یوحنا، ۳: ۴]. پس گناهکار کسی است که از فرمان خدا سرپیچد. طفلی که تازه متولد شده و هنوز از وی عملی سر نزده، چگونه از فرمان خداوند سرپیچیده است؟ گناه یک عمل مسئولانه است؛ کودک فاقد قدرت تشخیص است و ماهیت اخلاقی ندارد، چگونه می‌توان او را گناهکار دانست؟

۶. مجازات کسی به خاطر گناه دیگران خلاف عدالت است. آیا عادلانه است که خداوند انسان‌ها را گناهکار به دنیا آورد و به جرمی که هرگز مرتکب نشده‌اند آنان را مجازات کند؟ بنابراین شری که موروثی است نمی‌تواند مبنای مردودیت فردی باشد که آن را به میراث برده است. اگر بی‌رحمانه و نامعقول است که کسی به خاطر نقص عضوی که آن را به ارث برده و ناشی از سوء رفتار خودش نیست سرزنش کنیم، به همین نحو این ظلم فاحش است که کسی را به خاطر کاستی روحی که به او تحمیل شده و به هیچ نحو اکتسابی نیست سرزنش کنیم. خداوند عادل‌تر و مهربان‌تر از آن است که انسان‌ها را به سبب گناه دیگری محاکمه کند.

۷. آموزه گناه اولیه، خداوند را خشن‌ترین و نامعقول‌ترین موجود جهان جلوه می‌دهد. میلیونها نفر با ماهیتی گناه‌آلود به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند و بی‌آنکه هرگز پیام انجیل را بشنوند از دنیا می‌روند. این آموزه با رحمت و وسعت خداوند ناسازگار است.

۸. بسا که تأکید آگوستین بر نقش گناه اولیه نوعی واکنش در برابر گذشته خود اوست و اصرار بر جبران آن وی را در پایبندی به این اندیشه مصرتر می‌کند و کار او را به اغراق و بزرگ‌نمایی در باب گناه می‌کشاند.

۹. در آخر این‌که می‌توان ماجرای هبوط را به سیر تکاملی بشر بر روی زمین تفسیر کرد، همان‌طور که برخی فیلسوفان و متکلمان اسلامی قائل به این دیدگاه هستند؛ به دیگر سخن از ابتدای آفرینش آدم تا اخراج از باغ عدن و در نهایت قرار گرفتنش بر روی زمین، همه مراحل است که باید طی می‌شد تا خلقت آدم به منزله رمز نوع بشر کامل شود. بر پایه آن‌چه گفته شد با حذف مبنای گناه ذاتی در نظام فکری آگوستین، سیستم و نظام فلسفی و فکری وی به هم می‌ریزد و حتی تعریف وی از دینداری تغییر می‌کند.

۷. نتیجه

در این مقاله به بررسی چیستی و اقسام مرگ از دیدگاه آگوستین پرداخته شده است. آگوستین در یک تقسیم‌بندی اولیه از مرگ، مرگ را به مرگ جسم، مرگ نفس و مرگ ابدی تقسیم می‌کند. مرگ جسم را جدایی نفس از بدن تعبیر می‌کند. مرگ نفس را به دوری و جدا شدن از خدا در اثر گناه و مرگ ابدی را هنگامی می‌داند که نفسی که خدا آن را ترک کرده است جسم را ترک کند؛ که در این صورت نه خدا حیات نفس است و نه نفس حیات جسم. وی این مرگ را بدترین گونه مرگ می‌داند؛ زیرا اتحاد نفس و بدن

در مجازات ابدی است. در یک تقسیم‌بندی دیگر، آگوستین مرگ را به دو گونه طبیعی و ارادی تقسیم می‌کند. برای مرگ طبیعی ویژگی‌هایی مانند عجز بشر در انتخاب آن، رازوار بودن، همگانی بودن، و وسیله‌ای برای رهایی بشر برمی‌شمارد. درباره مرگ ارادی نیز که زندگی وی جلوه آن است می‌توان نمودهایی مانند دوری گزیدن از همه لذت‌هایی که به وسیله حواس پنج‌گانه حاصل می‌شود و فقر اختیاری را برشمرد. افزون بر آن مرگ ارادی را به سه گونه مرگ عرفانی، مرگ مقدس، و خودکشی تقسیم می‌کند.

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. الیاس، نوربرت (۱۳۸۹). تنهایی دم مرگ. ترجمه امید مهرگان - صالح نجفی، تهران: گام نو.
- [۳]. آگوستین قدیس (۱۳۹۲). شهر خدا، ترجمه حسین توفیقی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- [۴]. آگوستین قدیس (۱۳۸۷). اعترافات، ترجمه سایه میثمی، ویراسته مصطفی ملکیان، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- [۵]. بارکر، هوارد (۱۳۸۹). مرگ، آن یگانه و هنر تئاتر، ترجمه علیرضا فخرکننده، تهران: گام نو.
- [۶]. دوران، ویل (۱۳۷۳). تاریخ تمدن (عصر ایمان، بخش اول). مترجمان: ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده، ابوالقاسم طاهری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- [۷]. زمانی، کریم (۱۳۸۲). میناگر عشق، تهران: نشر نی.
- [۸]. چایدستر، دیوید (۱۳۸۰). شورجاودانگی، ترجمه غلامحسین توکلی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- [۹]. کتاب مقدس (۱۹۲۰). با همکاری گروهی معروف به بریتینیش فورن و بیبل سوسائیتی، لندن: دارالسلطنه.
- [۱۰]. کیوی، ریمون؛ کامپنهود، لوک‌وان (۱۳۷۰). روش تحقیق در علوم اجتماعی، ترجمه دکتر عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- [۱۱]. معتمدی، غلامحسین (۱۳۷۲). درآمدی بر مرگ‌شناسی، تهران: نشر مرکز.
- [۱۲]. نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۷۸). چنین گفت زردشت، ترجمه داریوش آشوری، تهران: انتشارات آگاه.
- [۱۳]. همدانی، مولی عبدالصمد (۱۳۸۴). بحرالعارف، تحقیق و ترجمه استاد ولی، تهران: انتشارات حکمت.
- [14]. Atkins, E.M and Dodaro R. J. (2001). *Augustine Political Writing*, Cambridge, university press.
- [15]. Augustine (2002). *On the Trinity, Books 8–15*, translated by Stephen Mckenna, Cambridge University Press.

-
- [16]. Burleigh, J.H.S. (1953). *Augustine Earlier Writings*, SCM, United States of America.
- [17]. Chadwick, Henry (2009). *Augustine of Hippo, A life*, Oxford university press.
- [18]. Heidl, Gyorgy (2009). *The Influence of Origen on the Young Augustine*, gorgias Press, United States of America.
- [19]. Vessy, Mark (2012). *A Companion to Augustine*, Blackwell Publishing ltd.
- [20]. Nisula, Timo (2012). *Augustine and the Function Concupiscence*. Brill Leiden. Boston.
- [21]. O'Dalvy, Gerard (1987). *Augustine's Philosophy of Mind*, Duckworth, British Library Cataloguing in Publication Data.
- [22]. Rist, John M (1997). *Augustine Ancient Thought Baptized*, Cambridge University Press.